

دو مقاله

پیروامون تناقضات اندیشه "راه کارگر"

www.iran-archive.com

دو تن از کادرهای سابق "راه کارگر"



دومقاله حاضر چکیده ایرادات مادنظر از اعضای سابق "راه کارگر" است که دربرخوردها نظرات انحرافی دراین تشکیلات، بتدریج شکل گرفت و دررشدنهایی خودبه قطع رابطه با "راه کارگر" و پیوستن به سازمان چریکهای فدائی خلق ایران (اکثریت) منجرشد. ما این نتیجه رسیدیم که ازیک سو "راه کارگر" بخشی از نیروهای باتجربه جنبش کمونیستی میهنمان را دریک محدوده تنگ و بدون شرمحیوس کرده و به بیراهه می کشاند و از سوی دیگر "سازمان چریکهای فدائی خلق (اکثریت)" تا کسبون درمجموع از یک تکامل توانمند و امیدبخشی برخوردار بوده و تنها به نیروی قدرتمند و اساسی جنبش چپ ایران بسمت جلو حرکت کرده است. خط این سازمان در چند ماه گذشته، دربرخوردها واقعیات عدلاحت خود را به اثبات رسانیده است.

دراین دومقاله تنها به چندموضوع محوری و آنهم صرفاً در رابطه با مسائل ایدئولوژیک - سیاسی "راه کارگر" پرداخته شده است، و از آنجا که هنگام نوشتن آنها، قصد انتشار بیرونی را نداشتیم، طبیعتاً این دومقاله فاقد برخورداردی همه جانبه و جامع با نظریات "راه کارگر" می باشند. اگرچه روی سخن این دومقاله با نظریه بردازان "راه کارگر" بوده است لیکن هدف از انتشار آنها از یکسو برخورداردمشواکه درقبال نظرات انحرافی و نادرس گذشته خویش بوده، و ازسوی دیگر مطرح ساختن این ایرادات برای آن دسته ازاعضاء و هوادارانی است که بحتمل در جریان فعالیت با "راه کارگر" به تناقضات بیشماری برخوردار

نموده و از پاسخ به آن بازمانده و با اینکه بدلائلی در رسیدن به نتایج قطعی تعلل ورزیده باشند. امیدواریم انتشار آنها اثری هر چند ناچیز در جهت تحقق این هدف داشته باشد.

"دو نفر از اعضاء سابق راه کارگر"

شهریورماه ۵۹

www.iran-archive.com

آنچه در زیر می‌آید چکیده ایراداتی است که اینجانب نسبت به اساس خط مشی راه کارگر پیدا کرده‌ام و منجر به بی‌اعتقادی نسبت به آن خط شده است. این ایرادات تنها به اشکالاتی سطحی و جزئی مربوط نمی‌شود بلکه اساساً به دیدگاه و متدلوژی راه کارگر مربوط می‌شود که از نظر من نادرست است.

" کاست حکومتی "

کاست حکومتی که می‌توان گفت محور تحلیل‌های سیاسی راه کارگر را تشکیل می‌دهد، علی‌رغم تمام توضیحاتی که تاکنون در مقالات طولانی و متعدد داده شده، نتوانسته است پاسخگوی موضع‌گیری‌های متناقض و بی‌چیده حاکمیت کنونی باشد. راه کارگر از ابتدا وظیفه کاست حکومتی را با سازی سرمایه‌داری وابسته انگاشته و گفته است طبقه مسلط اقتصادی مجبور است با این کاست کنار آید. ابتدا بر اساس نوشته‌های خود راه کارگر نشان خواهم داد که در مورد این مفهوم تاکنون تناقض‌گویی‌هایی شده و سپس دلائل خود را در مورد اینکه اتلاق مفهوم " کاست حکومتی " به حاکمیت کنونی نادرست بوده است بیان می‌دارم.

(اصطلاح کاست حکومتی... بیانگر گروه‌هایی است که یا می‌خواهند برای درهم شکستن نظام تولیدی مسلط جامعه دستگاه دولتی را درهم شکنند و یا می‌خواهند برای تقویت نظام مسلط تولیدی دستگاه دولتی را مستقیماً

دردست بگیرند) (صفحه ۲ ضمیمه شماره ۱۰ راه کارگر)

(قدرت سیاسی در ایران اگر برای درهم شکستن سرمایه بزرگ نباشد دنیاگزیردر طول زمان برای تجدید سازمان آن خواهد بود پس روحانیت بعنوان یک کاست حکومتی مسئول سازمان دادن به وضع آشفته اقتصاد سرمایه داری خواهد بود.) (صفحه ۲۶ جلد ۴ فاشیزم)

از دو تعریف فوق بروشنی واضح است که از نظر راه کارگر روحانیت عمدتاً " قدرت دولتی را برای بازسازی سرمایه وابسته و تقویت نظام مسلط تولیدی دردست گرفته است حال این عبارات را با نوشته زیر مقایسه کنیم :

(مجریان و مدیران حکومت نه تنها با دفاع از مناسبات تولید مسلط در برابر اراده مردم ایستادند و عملاً آنها را بنام اسلام کوبیدند بلکه کوشیدند اسلام را با جامعه سرمایه داری انطباق دهند در حالی که روحانیت میخواست جامعه را با اسلام انطباق دهد) (تجربه روحانیت شماره ۲۴ نشریه)

(روحانیت جامعه سرمایه داری را حتی شناخت و بنا بر این نمی توانست دریا بد که قانونمندیهای این جامعه تا چه حد با فرمولهای او برای دنیا و آخرت تضاد دارد) (هناجا)

از مطالب بالا مستقیماً " می توان استنباط کرد که روحانیت میخواست استه است اسلام پیاده کند در حالی که مجریان حکومت (که حتماً با روحانیت تفاوت دارند) میخواستند سرمایه داری وابسته را پیاده کنند .

این مطالب مشخصاً " با استنباط اولیه که " کاست حکومتی (یعنی روحانیت) از فردای قیام به بازسازی سیستم سرمایه داری وابسته پرداخته است " (شماره ۳۰ نشریه " کاست حکومتی ") در تناقض است و این حتی با

این مطالب که " کاست از منافع حکومتی اش دماغ می‌کند " نیز در تناقض است زیرا اسلام یک ایدئولوژی است و راه کارگر قبلاً بیان کرده است که ما بدلائل حکومتی، حاکمیت را کاست می‌نامیم. حال اگر گفته شود که " مجریان را هم همان روحانیت سرکارگماشته است "، این مسأله‌ای را حل نمی‌کند، مهم آنست که روحانیت قصد دیگری جز بازسازی سرمایه و ایسته داشته است. آیا جز این است که دریافت روحانیت از اسلام با دریافت مجریان و مدیران حکومت، از اسلام متفاوت بوده است؟ آیا جز این است که این اختلاف در بینش حتماً " پایگاه طبقاتی دارد؟ حجت الاسلام خویشی‌ها در اطلاعات ۴ شنبه ۱۹ شهریورماه طی مصاحبه‌ای گفته است " اسلامی که از اسلام فقط مالکیت را می‌شناسد اسلام آمریکائی است ". آیا نظر تمام افراد کاست حکومتی همین است؟ رفقا بهتر می‌دانند که مسلماً " چنین نیست. این تفاوت در بینش‌ها را چه چیز جز خاستگاه طبقاتی بیان می‌کند؟ به نظرم حرکات متناقض " کاست حکومتی " و حتی جنبه‌گیری متناقض درون آنرا دقیقاً " با سداب ریشه‌های طبقاتی توضیح داد و آنچه که راه کارگر تاکنون گفته عمدتاً " ریشه طبقاتی نداشته است. راه کارگر ابتدا طبق یک ... کاست حکومتی " تعریف کرده و سپس ... واقعیت را در داخل آن الگو جای دهد.

راه کارگر گرفته است: (کاست حکومتی در مقابل طبقه کارگر و زحمتکشان شهر و روستا از یک سو و در مقابل طبقه متحد بورژوازی از سوی دیگر در مجموع جریان واحدی را تشکیل می‌دهد) (شماره ۴ نشریه صفحه ۷)

اکنون پرسیده است که آیا مواضع آن بخش از کاست

حکومتی برهبری بنی‌صدر، با مواضع بخش دیگر آن (حزب جمهوری اسلامی) در مقابل دو جنبه فوق یکسان است؟ اگر بنی‌صدر را در "لواء کاست" قرار دهیم و یا از کاست بیرون ببریم و... بهر حال جوابگوی این مسأله نیست. طبق تعریف راه کارگر کاست می‌بایستی در مقابل زحمتکشان و در مقابل جنبه بورژوازی مواضع یکپارچه و واحدی داشته باشد در حالی که در واقعیت چنین نشده است. حال بیسیم برداشت اولیه راه کارگر از "کاست" چه بوده است؟

(با توجه به مطالبی که در بالا گذشت از نظر ما روحانیت یک کاست حکومتی است بدلیل اینکه منافع روحانیت با منافع هیچکدام از گروههای اجتماعی کاملاً انطباق ندارد) (فاشیزم ۴ صفحه ۲۹)

(روحانیت را کاست حکومتی می‌نامیم چرا که علاوه بر اختلاف منافع، که با گروههای اجتماعی دیگر دارد خود نیز بیش از همه روی تمایزات خود با دیگران تکیه می‌کند. روحانیت اینک که قدرت را به دست گرفته است باید شاهد فاصله‌گیری آن با غرده بورژوازی سنتی و حتی دلایل عینی نزدیکی آن با بورژوازی انحصاری رادریابیم و بس - اندازه‌های پیوندهای محتمل آن دور ادراکنده ترسیم کنیم) (صفحه ۳۲ فاشیزم ۴)

از این عبارات و نوشته‌های دیگر راه کارگر منلاً " قانون اساسی دیوار بلورین " بدرستی می‌توان دریافت که راه کارگر ابتدا روحانیت را (نه اینکه مساحتاً بلکه واقعاً) کاست حکومتی می‌دانسته و سپس این مفهوم را به طرفداران ولایت فقیه تعمیم داده است. ولی این هنوز هم مسأله مهمی نیست. مهم آنست که " دلایل عینی نزدیکی

روحانیت به بورژوازی انحصاری "هنوز که هنوز است پس از یک سال ونیم تحقق که نیافته هیچ، به درگیری با آن هم کشیده است! رفقا واقعیت سرسخت تراز آنست که بتوان با آن ستیخت و واقعیت آن چیزی نیست که در اذهان ما شکل گرفته است، بلکه آنست که در جلو چشمان ما جاریست. (۰۰۰ مروجین مصلحت گرایی سیاسی می توانند ادعا

کنند که آیت الله منتظری در همان حال که به کردستان انقلابی می تازد به امیرالایم خون آشام آمریکا نیز حمله می کند این یک حقیقت است او می توانست این تناقض اندیشه خود را مدت ها حفظ کند و مصلحت گرایان سیاسی نیز می توانستند مدت ها در باره ماهیت دوگانه خرده بورژوازی رابه بحث های سردرگم تری در باره پایگاه طبقاتی آیت الله منتظری تبدیل کرد زیرا او به جایگاه حکومتگران پرتاب شده است و این درس تلخ تاریخ است که حکومتگران فرصت زیادی برای غوطه ور شدن در چشمه های شفا بخش دوگانگی ندارند) (شماره ۴ نشریه)

این عبارات نزدیک به دو ماه پیش برشته تحریر در آمده ولی ما هنوز هم شاهد هستیم که بخشی از حکومتگران و سجنله خود آیت الله منتظری همچنان "در چشمه های شفا بخش در گانگی" غوطه رند چرا که جناح هیئت حاکمه علی رغم موافق شدید ضد کونیستی در قبال امیرالایم هم نمی ایستد و یا به گفته راه کار گریا امیرالایم "درگیری" دارد. چرا آیت الله خمینی در پیام نوروزی اش ضد انقلاب را عفو می کند و در ۱۲ فروردین همان سال بار دیگر مردم را بر ضد آمریکا فرامی خواند، چرا به پاپ اعظم جواب کوبنده می دهد و... آیا جز این است که این موضع گیریهای متناقض ریشه و پایگاه خرده بورژوازی دارد؟

طبق الگوی راهکارگرگاست حکومتی اجباراً "باید با امپریالیسم کنار آمد: (آیا همداستانه آن نیست که رژیم جمهوری اسلامی و امپریالیسم خویشوار آمریکا در آستانه کنار آمدن و احیای معامله هستند؟ همه شواهد و قرائن حاکی از آنست که مقدمات معامله فراهم شده و این وسط تنها توده ها و ستم دیده قریایی این معامله کشف می شوند. (شماره ۱۳ صفحه ۲۳)

(روحانیت تسلط سرمایه را نظیر خواهد کرد) (ص ۴۷ فاشیزم ۴) (مردم کسرا ایران) (ولایت فقیه حاکمیت سرمایه است) (ص ۸ شماره ۲)

(حکومت مواضع سرمایه داری است و بهتر از همه می داند که سرمایه داری در ایران بدین وابستگی به امپریالیسم حتی یک روز دوام نمی آورد) (شماره ۲ صفحه ۷)

(روحانیت برای حفظ هژمونی و تسلط خود ناگزیر است به معامله با سرمایه بزرگ تر دهد. تردیدی نیست که این معامله از فراز و فرودهای متعددی خواهد گذشت و نه این آسای تحقق نخواهد یافت لکن تردیدی هم نیست که روحانیت معامله را پذیرفته و در جهت تحقق آن حرکت می کند) (ص ۴۰ فاشیزم ۴)

(اصطلاح گاست در شرایط حاضر ... اصطلاح روشنگری است و نشان می دهد که روحانیت چگونه می خواهد حکومت سرمایه را زیر پوشش مذهب تجدید سازمان کند) (ص ۲۳ فاشیزم ۴)
همه مطالب بالا نشانگر آنست که (گاست) روحانیت با سرمایه وابسته و امپریالیسم ساخت و یاخت کرده و آستین ها را بالا زده تا جامعه سرمایه داری وابسته را رسانی کند.
حال با رد دیگر مطالب بالا را با نوشته های زیر مقایسه می کنم:
(روحانیت بدان جهت با سرمایه داری مخالف است که

سرمايه داری زندگي عرفی را سه ضرر آئين های مذهبی گسترش
می دهد و در نتیجه نفوذ روحانيت را در جامعه تضعیف می کند)
(ص ۸ شماره ۱)

(طرفداران ولایت فقیه حتی بدلائل استدلالی و لوژیک هم
که شده به آسای از مواضع کلیسای حکومت هشتم نخواهد
سوفید) (ص ۷ شماره ۴ نشریه)

(خطای آسای روحانيت این بود که نمی دانست حکومت
کردن سربک جامعه سرمايه داری چه معنایی داند) (شماره
۲۴)

(سیدنگونه خمینی روحانيت را از امور اجرایی کنار
می کند امیر اجرایی را بدست کسانی می سپارد که در
وفاداری شان به اسلام تردیدی ندارد) (شماره ۴ نشریه)
(روحانيت اکنون تصمیم گرفتند است به تنهایی در برابر
جامعه بایستد ولی گمان نمی رود بتواند جامعه را با قواعد و
قوانین اسلامی و ولایت فقیه سازمان دهد) (صفحه ۸ شماره ۱)
این نوشته ها نشان می دهد که روحانيت می خوانسته است
ولایت فقیه خودش را پیاده کند و این با سازسازی سرمايه
وابسته که راه کارگزاران ابتدای می گفته متناقض است پس از
اشغال سفارت امریکا مواضع راه کارگردانان این حادثه ،
ابتدا این بود که این حرکت را " یک پر خدا میریالیستی "
" عوام فریبی خدا میریالیستی " و غیره می دانست .

(امام خمینی متوجه شده بود که مردم نسبت به
یکه تازی روحانيت حساس شده اند . امام تا مل در اوضاع و
احوال مناسب آن دید که امتیازاتی تیره مخالفین حزب
جمهوری اسلامی بدهد . خط امام با حمایت امام سفارت
امریکا را اشغال کرد و با زرگان کنار گذاشته شد) (صفحه ۱۱
شماره ۲۵ نشریه)

(بنظر می‌رسد فرمایان جدید در مانور خود برای
پنهان کردن ماهیت طبقاتی‌شان توفیق چشمگیری داشته‌اند)
(شماره ۱ صفحه ۵)

(علت تظاهرات روحانیت به مبارزه ضد امپریالیستی را
باید از سویی گسترش جنبش انقلابی توده‌ها و از سوی دیگر
فشرده شدن جبههٔ سرمایه‌دانست) (صفحه ۸ شماره ۱)

(روحانیت که می‌خواهد سرمایه‌داری و وابستگی را با
مشروعیت آسمانی خود تطهیر کند نمی‌تواند ضد امپریالیست
باشد) (صفحه ۹ شماره ۱)

(بهر حال آنچه روشن است " ضد امپریالیست بودن "
برای حامیان سرمایه‌داری وابسته بطور نا محدود نمی‌تواند
مطلحت باشد) (صفحه ۳ شماره ۲)

(سه جهانی‌ها را نگاه کنید از بازی ضد امریکائی
بالائی‌ها دچار گرانی می‌شوند) (صفحه ۳ شماره ۳)

نمونه‌های بالا مواضع راه‌کارگر را در آغاز جریان
سفارت نشان می‌دهد لکن از شماره ۴ نشریه به بعد در مقاله
" در میان بالائی‌ها " موضع جدیدی اتخاذ شد باین صورت که :
(در میان پاره‌ای از طرفداران ولایت فقیه گرایش‌های
ضد امپریالیستی بچشم می‌خورد و باید تقویت شود) . راه‌کارگر
در آن مقاله حرکت دانشجویان خط امام را " فریاد خرده -
سورژوازی سنتی فریب خورده " نامید و آنرا حرکتی ضد
امپریالیستی و رادیکال دانسته است و در همان مقاله گفته
است : (تردیدی نیست این حرکت بدون اطلاع و اجازه بالا
نمی‌توانست صورت پذیرد) . لکن علت موافقت بالائی‌ها را
عوامل فریبی ، حفظ پایگاه توده‌ای ، قالب کردن قانون اساسی
خبرگان و ... دانسته است . حقیقت آنست که از آن زمان
به بعد راه‌کارگر از یکسو محتوای خرده‌بورژوازی و ضد

امیرالیستی حرکت دانشجویان خط امام رامی بیند و ارتباط آنرا هم با بخشی از حاکمیت قبول دارند لکن از آنجا که حاکمیت را ضد خلق و معامله گر با امیرالیسم می‌داند این دو جریان را بطور مکانیکی از هم تفکیک می‌نماید.

در مقاله‌های بعدی گاه اشاره شده است که بخشی از روحانیت نمی‌تواند نسبت به خواست‌های خرده‌بورژوازی سنتی حساسیت نشان ندهد ولی هیچ موقع روشن نشده است که به چه علت بخشی از حکومتگران می‌توانند حساسیت نشان ندهند و بعضی دیگر نمی‌توانند.

آیا جز این است که آن بخش که نسبت به خواسته‌های خرده‌بورژوازی سنتی "حساسیت" نشان می‌دهند باید خود نیز به چنین یا بیگانه طبقاتی مربوط باشد؟

اگر راه‌های گرایش‌ها و امیرالیستی در میان طرفداران ولایت فقیه در حاکمیت دیده می‌شود و خط امام هم نمی‌تواند بی‌حفاظت بالا شکل گیرد پس باید پذیریم که خط امام شامل فریاد خرده‌بورژوازی سنتی در پائین و گرایش‌ها و امیرالیستی هم به خرده‌بورژوازی سنتی در بالاست. اما راه کارگران موضوع را نمی‌گذرد زیرا باید برش چنین باشد که اکثریت مردم در دو مبارزه طبقاتی درون آن متعلق می‌گردد.

فدائیه‌ها در کتاب "راه کارگر بعد از اشغال سفارت" بحث واضح گفته بودند که موضع اول راه کارگر که خط امام را توطئه، یزور ارتجاعی می‌دانسته است لااقل انجام منطقی داشته لکن موضع دوم که پائین را مترقی و بالا را ارتجاعی دانسته انجام منطقی هم ندارد.

از این موضع‌گیری‌ها نیز بی‌وضوح می‌توان دریافت که راه کارگر واقعیات را بر مبنای "الگو" توضیح می‌دهد

و سعی دارد تمام حوادث را در چارچوب آن الگو جای دهد .
(در ترکیب بلوک قدرت هر چند سرمایه بزرگ و نیسته
هنور عنصر هژمونیک به حساب نمی آید لیکن بناگامها از سنجیده
به طرف سرکردگی واقعی بلوک قدرت حرکت می کند . محاسبه
سرمایه بزرگ در این بازی عمدتاً " روی خصالت ها و خصوصیات
قشر روحانیت و بورژوازی متوسط بعنوان واسطه " میان
روحانیت و سرمایه بزرگ متمرکز شده اند) (صفحه ۳ فاشیزم ۱)
(چشم انداز یک کودتای نظامی با دخالت موثر امریکا
دست کم در افق سیاسی کنونی و در دور اول مبارزه
قدرت نامحتمل است . . . محتمل در افق سیاست ایران یک
دولت فاشیستی است) (صفحه ۵ فاشیزم ۱)

و بدینسان است که با چنین چشم انداز محتمل راه کارگر
به مدت چند هفته به بحث و تنظیم تاکتیک های مبارزه ضد
فاشیستی می پردازد و انواع و اقسام و جزئیات و کلیات آنها
را مورد ارزیابی قرار می دهد و در مورد اینکه " حزب مقدم است
یا حبه " و اینکه چه کسانی در یک حبه ضد فاشیست می توانند
شرکت کنند . . . مطالعه می پردازد (بگذریم که بعداً
همیشه جمع بندی واحدی را بر این تشنه گیری ها انجام داد)
حوادث بعدی رفته رفته تطبیق فاشیزم را علم الظاهر
" تخفیف " می دهد بطوری که طبعشم آن اصلاً " از چاپ
بیرون نیامد ما " کاست حکومتی " همچنان مرکز ثقل
اعتقادات راه کارگری باقی می ماند . حال لازم است حوادث
بعدی را بهر نحو که باشد با آن کاست توضیح داد . بنی صدر
در لوای آن قرار می گیرد ، سه بخش می شود ، دو بخش می شود ،
" حاشیه " پیدا می کند ، بعضی ها از آن بیرون می آیند ،
طباطبائی پشت در می ماند ، قطب زاده معلوم نیست و . . .
همه این تلاشها برای آنست که " الگوی " از پیش پرداخت

شده محفوظ نگاه داشته شود.

وبعداً "دیدیم که" چشم انداز یک کودتای نظامی "نا محتمل هم نبود بلکه عملی شد و عقیم ماند اما راه کارگر که هنوز هم به اساس تحلیل فاشیزم و کاست حکومتی کاملاً اعتقاد دارد در شماره ۳۳ نشریه در مقاله "چرا امپریالیسم" چنین می گوید: (اما گذشته از اینها... آیا طراحان کودتا گمان می کردند با عملی ساختن توطئه خود پیروزمی شوند؟ و سپس پس از شرح مطالب مبسوطی چنین نتیجه می گیرد که: (... از این زاویه هم که به قضیه نگاه کنیم کودتا فقط به عنوان یک ضربت فلج کننده می تواند معنی داشته باشد و فقط بعنوان آغاز جنگ وسیع و ادامه دار می تواند عمل کند) (همانجا) راه کارگر در مقابل موح روزافزون پرش هایی مبنی بر اینکه چرا آمریکا با حکومت ایران در افتاده است؟ چنین می گوید:

(آمریکا دریافت که حکومت اسلامی از اقدامات سرکوبگرانه و ضد انقلابی خود در جهت پایان دادن به بحران اقتصادی و سیاسی موجود نمی تواند بهره برداری کند. مجموع این عوامل آمریکا را از حکومت اسلامی نومید ساخته است) (شماره ۳۳ صفحه ۲ چرا امپریالیسم).

مطالبی از این نوع بهیچ وجه توضیح نمی دهد که اگر واقعا "حکومت از فردای قیام به بازسازی سرمایه وابسته پرداخته و با آمریکا به عاطفه و ساخت و پاخت مشغول است چه دلیل دارد که سنگ سرمایه جهانی با چنین حکومتی "درگیری" پیدا کند؟ یا امید و نو میدی امپریالیسم نمی توان مطالب را توضیح داد. شامه امپریالیسم برای در خطر افتادن بیش از همه کار می کند. بنظر من امپریالیسم بی برده است که این حکومت، حکومت بازسازی سرمایه وابسته نیست (نه

اینکه فکر کنید پس می‌خواهم بگویم بسوی سوسیالیسم می‌رود. نه، حکومت خرده‌بورژوازی است، سرکوب هم می‌کند، برنامه ندارد، با سرمایه‌بزرگ هم درمی‌افتد، با زمین و زمان هم درمی‌افتد، اما با سرمایه‌وابسته نیست. (و بهمین دلیل با آن به مبارزه برخاسته است. حال اگر لفظ "درگیری" را هم که معتدل تر از مبارزه است بکار بریم باز هم توضیح نمی‌دهد که چرا طبقه مسلط اقتصادی که قرار بود با کناست حکومتی کنار آید با آن در افتاده است؟ چرا بورژوازی‌ها که قرار بود محط باشند با آن در افتاده‌اند؟ چرا امپریالیسم با حکومتی که می‌خواهد "به سرمایه‌داری و وابستگی مشروعیت آسمانی دهد" در افتاده است؟

اساس نظریه راه‌کارگرد در مورد خلقی بودن حاکمیت بر این مطلب استوار است که روحانیت جلوی قیام توده‌ها را گرفت و انقلاب را خفه کرد و بنا بر این راه‌کارگرنتیجه می‌گیرد که روحانیت که تا قبل از قیام نماینده خرده‌بورژوازی‌ستنی بود، پس از قیام نمایندگی آنرا ندارد و بر توده‌ها این طبقه سوار است و... حال ببینیم انگلس در مورد خرده‌بورژوازی چه می‌گوید:

(خرده‌بورژوازی که در لاف زنی ید طولانی دارد، در عمل بی‌کفایت و در موقع خطرات احتمالی بزدل و گریزپاست و خصمت تنگ‌نظرانه در مبادلات تجاری و معاملات بانکی به نیکی برآزنده اوست که مهربان‌توانی و عدم ابتکار را بر اومی زند و بنا بر این می‌توان همین صفات را در زندگی سیاسی او سراغ گرفت بدین منوال خرده‌بورژوازی، با کلمات قصار و تمجید شاهکارهایش قیام را ترغیب نموده ب مجرد آغاز قیام برخلاف اراده‌اش حریصانه در جهت کسب قدرت تلاش می‌کند ولی از این قدرت جز در انهدام پیروزی

قیام استفاده دیگری نمی‌کند) (انقلاب و ضدانقلاب در آلمان - انگلس مقاله خرده‌بورژواها، صفحه ۸۵ به نقل از کتاب تحلیل مختصر خرده‌بورژوازی جمشید مساوات) .

پس آیا از نظر انگلس خرده‌بورژوازی پس از قیام اگر در جهت کسب قدرت و خفه کردن انقلاب قدم بردارد، دیگر خرده‌بورژوازی نیست و بر توهم توده‌ها سوار است؟

حقیقت آنست که خرده‌بورژوازی سنتی منطقاً "وماهیتا" نمی‌تواند تمایلی برای سرنگونی نظام سرمایه‌داری داشته داشته باشد بهمین دلیل بدون برنامه معینی برای آینده، آینده را در گذشته‌های دور جستجو می‌کند و از نظر تاریخی هم در عصر امپریالیسم چنین پدیده‌ای هیچگونه رسالت ممتد و طولانی ندارد. اما اگر امپریالیسم را سنگر عمده ارتجاع جهانی می‌دانیم، آن حکومتی که بدلاقلی تن به تسلیم به امپریالیسم ندهد نمی‌تواند کاملاً ضد خلقی و ارتجاعی باشد.

راه کارگردر شماره ۳۵ صفحه ۱۲ چنین می‌گوید: (... چرا حکومت رضا خان را که با انگلیس در افتاد انقلابی نمی‌دانیم؟ این قیاس کاملاً نادرست است زیرا بدیهی است که رضاخان خود دست نشانده انگلیس بود در حالی که (حکومت اسلامی دست نشانده امریکان نیست و حتی با امپریالیسم امریکان درگیر است) (صفحه ۳ شماره ۳۳)

البته راه کارگردر حاکمیت کنونی را "خرده‌بورژوازی" نمی‌داند اما نقل قول بالا نشان می‌دهد که می‌توان نماینده خرده‌بورژوازی بود و پس از قیام هم از گسترش انقلاب حریصانه جلوگیری کرد و باز هم نماینده خرده - بورژوازی ماند. مگر آنکه از خرده‌بورژوازی انتظار داشته باشیم که بمحض قیام و پیروزی آن قدرت را بدست پرولتاریا سپارد و با جامعه خدا حافظی کند!

دربارهٔ عمده بودن ارتجاع یا لیبرالها، راه کارگر
بارها گفته و هنوز هم می‌گوید که "این روحانیت بوده است
که لیبرالها را بر سر کار گذاشته و انقلاب توده‌ها را خفه
کرده است".
اما راه کارگر گفته و هنوز هم نمی‌گوید که پس چرا همین
روحانیت آنها را از کار برداشته و با آنها در افتاده است
شاید راه کارگر در پاسخ باین سوال که پس چرا رژیم توطئه -
گران کودتاجی را بیرحمانه اعدام می‌کند و چرا آیت الله
خمینی می‌گوید ما قبلاً "اشتباه کردیم، جواب دهد که:
(برای اینکه آنها با حاکمیتش در افتاده‌اند)، اما مسلماً "
باز هم راه کارگر نمی‌گوید که چرا کسانی که قرار بوده است
محلل بین روحانیت و سرما به انحصاری باشند، با روحانیت
در افتاده‌اند.
در ضمیمهٔ شمارهٔ ۱۱ راه کارگر صفحه ۷ چنین آمده
است: (پلخانیف و هم‌دستانش معتقد بودند باید با ارتجاع
تزاری مبارزه کرد و لنین لیبرالها را عمده می‌دانست)
پس راه کارگر موضوع سازمان فدایی اشاره می‌کند و
می‌گوید: (استدلال فدائیان طلق در شرایط امروز ایران
به استدلال پلخانیف‌ها شباهت دارد زیرا که در شرایط
کنونی بورژوا لیبرالها رسواتر از آن هستند که توده‌های
مردم را بدنبال خود بکشند... برای اینکه مردم بتوانند
مبارزهٔ ضد امپریالیستی واقعی را انجام بدهند باید
از دام عوام‌فریبی‌های جناحی که از احساسات ضد امپریالیستی
مردم سوء استفاده می‌کند و آنها را از مبارزهٔ ضد امپریالیستی
منحرف می‌سازد رهایی پیدا کنند...)، اکنون ۷ ماه از
تاریخ نگارش این سطور گذشته است و خوبی می‌توان دید
که لیبرالها " رسواتر از آن " نبوده‌اند که نتوانند

توده‌های سرخورده را بدنبال خود بکشانند. آئین یک حقیقت است که غالب کسانی که از حکومت سرخورده شده یا به بی‌تفاوتی روی آورده‌اند به بختیار خائن و لیبرالها بدل می‌بندند و تبلیغات مسموم آنها را بپذیرا می‌شوند.

آیا وقایع طیس، حادثه کودتا، زمینه‌چینی‌های اخیر مدنی و قشقایی، ناآرامیهای بلوچستان و خوزستان، رشد چشمگیر عوامل پالیزیبان در بخشی از کردستان و ... همه اینها نشانه آن نیست که آن خط که در چند ماه گذشته لبه تیز حمله را متوجه لیبرالها کرده است در مجموع درست تر بوده است؟ اگر این را قبول داریم که پس از رانده شدن نسبی لیبرالها از حکومت، امید امریکابه یاس تبدیل شده است باید توضیح دهیم پایگاه طبقاتی کسانی که امپریالیسم امریکارا مایوس ساخته اند چه بوده است؟

راه کارگر هر جا که اقدام مثبتی از جانب حکومت ببیند آنرا به حساب فشار توده‌ها می‌گذارد و می‌گوید "حاکمیت نمی‌تواند نسبت به خواست خرده‌بورژوازی سنتی حساسیت نشان ندهد". وقتی همزمان با اشغال سفارت، قرارداد نظامی معروف ایران و آمریکا لغو می‌شود و عناصر متمایل به آمریکا مورد حمله قرار می‌گیرند وقتی حکومت فرستادگان آمریکا را به شورشی پذیرد و اینها به سبب فرار کرده‌ها کشته می‌شوند و برای مثال با غیر انقلابی در دولت قرار می‌گیرد و با بستن راه برای لیبرالها صورت گرفته باشد به حساب کابالت حکومتی می‌گذارد. حقیقت آنست که حتما بخش‌هایی از حاکمیت از لغو قرارداد آمریکا ناخشنود بوده و هنوز هم هستند. اینها را نمی‌توان فقط به حساب عوامل فریبی کل حاکمیت گذاشت. مگر نه آنکه مارکسیزم لنینیزم باید در بررسی و تحلیل‌ها علاوه بر انگیزه و علت، کنش متقابل

پدیده‌ها را هم در نظر گیرد؟

راه کار گرمی گوید: (ضد خلق نمی‌تواند ضد امپریالیست باشد) و از آنجا که حکومت را ابتدا ضد خلقی ارزیابی کرده پس نتیجه می‌گیرد که نمی‌تواند ضد امپریالیست هم باشد. آیا یک حکومت یا صدر ضد خلقی است یا صدر ضد خلقی؟ و همچنین یک مبارزه یا صدر ضد امپریالیستی هست و یا اصلاً ضد امپریالیستی نیست؟ مگر مبارزه ضد امپریالیستی حتماً باید به اشغال کاخ سفید منتهی شود و یا آمریکا حتماً باید اینجارا اشغال کند؟ اگر سیاست‌های حکومت کنونی در مورد تصرف خانه‌های خالی، کاهش بهره بانکی، ملی کردن زمین توجه به صنایع مستقل و کوچک، ضدیت با امپریالیسم آمریکا، دستگیری و اعدام سرمایه‌داران بزرگ، و ... سیاست‌های خرده بورژوازی نباشد پس سیاست کدام نوع بورژوازیست؟ اما راه کارگرا از آنجا که طبق الگوی خود، کاست حکومتی را ضد خلق می‌داند، اگر وجود بخشی از خرده بورژوازی در بلوک قدرت را بپذیرد بمعنای این است که خرده بورژوازی در صف ضد خلق قرار گیرد و قالب‌ها درهم فرو می‌ریزد.

راه کار گرمی گوید: (آنها که برد و گانگی خرده بورژوازی تاکید می‌کنند بیش از هر چیز تزلزل و بی اعتقادی خود را نسبت به مارکسیزم لنینیسم به نمایش می‌گذارند. تزلزل و دوگانگی خرده بورژوازی به هنگامی که در یک بلوک سیاسی شرکت می‌کنند دیگر چندان اهمیت ندارد. خصلت طبقه رهبری کننده بلوک سیاسی مهم است، طبقه رهبری کننده بلوک سیاسی است که سمت گیری جامعه را تعیین می‌کند) (ص ۲ ضمیمه شماره ۱) در این سطور راه کارگر بطور ضمنی می‌پذیرد که ممکن هم هست خرده بورژوازی در بلوک سیاسی

باشد لکن وجودش چندان مهم نیست و خلعت طبقه رهبری کننده مهم است که البته در مورد ایران می شود خلعت " کاست حکومتی" ، و چون کاست هم ناگزیر باید سرمایه داری وابسته را سا زمان دهد ، پس خلعت بورژوازی دارد . البته در این مقاله راه کار گریصراحت چنین چیزی نگفته لکن در شماره ۴۹ صفحه با هواداران چنین گفته است : (در فردای قیام ، ضد انقلابی پرتوان و متکی بر اعتماد توده ها ، بحرکت آنان فرمان ایست داد . . . ما حاکمیت کنونی را بلسوکی ضد انقلابی مرکب از کاست حکومتی و بورژوازی لیبرال می دانیم . این حکومت از یک طرف به دفاع از سرمایه داری وابسته پرداخته و با جلوگیری از گسترش حرکات انقلابی توده ها و تنهاجم به دستاوردهای انقلابی آنان ، ماهیت بورژوازی خود را آشکار می سازد . . . در جامعه سرمایه داری بحران زده ما منافع کاست حکومتی ضرورتاً " اورا با بورژوازی هم جهت می سازد نه با پرولتاریا . . . درک ماهیت بورژوازی ضد خلقی حاکمیت اهمیت تعیین کننده دارد . . .) از این عبارات بخوبی می شود دید که راه کار گری حاکمیت را کاملاً " یک کاسه می کند و رسماً " آنرا بورژوازی می داند در اینجا بد نیست رفقاً به این سوال پاسخ دهند : اگر در زمینه جامعه سرمایه داری وابسته " ما مثلاً " مجاهدین خلق به قدرت می رسیدند (که ختماً " قبول دارید پرولتاریا نیستند) اوضاع چه می شد ؟ بر طبق استدلالات راه کار گری ، مجاهدین یا باید قدرت را بلافاصله به پرولتاریا می دادند و یا آنها هم ناچاراً " ضد خلقی و بورژوازی می بودند ، البته ممکن است این شیوه " برخورد اغراق آمیز بنظر آید اما خواهیم دید که چنین نیست . راه کار گری می گوید : (بنا بر این مهم نیست که تمایلات ایدئولوژیک و حتی طبقاتی این کاست

حکومتی چیست، مهم آنست که الزامات ناشی از تکامل اقتصادی چه چیزی را دیکته می‌کند) (ص ۳ ضمیمه شماره ۹) (برای رهایی ازستم و بلطه امپریالیسم می‌باید سلطه سرمایه انحصاری وابسته یا یگانه امپریالیسم تحت هژمونی پرولتاریا نباشد) (ص ۵ شماره ۸ نشریه)

(آیا می‌توانیم صرف درگیری با امپریالیسم و یا استقلال را دلیل ضد امپریالیست و بنا بر این مترقی و یا حتی انقلابی بودن یک حکومت بدانیم؟) (صفحه ۱۲ شماره ۳۵)

شعار هژمونی پرولتاریا که اینهمه راه کارگر روی آن تاکید می‌کنند نشان نمی‌دهد که اگر در جامعه‌ای با هژمونی خرده بورژوازی بر ضد امپریالیسم مبارزه شد، آیا آن مبارزه اصلاً "ضد امپریالیستی" هست یا نه؟ اینکه نهایتاً "مصر عبدالناصر به مصراتر سادات تبدیل می‌شود یک واقعیت انکارناپذیر است. اما اینکه کمونیست‌ها در مصر عبدالناصر آیا واقعا "به صرف اینکه هژمونی پرولتاریا نباشد نباید آنرا ضد امپریالیست بدانند، این چیزی است که راه کارگر جواب نمی‌دهد. راه کارگر می‌گوید: (پس آیا صرف وجود حکومتی که عروسک و دست‌نشانده امپریالیسم نباشد به معنای حکومت ضد امپریالیستی و مبارزه ضد امپریالیستی از طرف آن حکومت است؟) و سپس نمونه عیدی امین را به عنوان مثال می‌آورد. راه کارگر می‌گوید: (امپریالیسم جهانی می‌داند که یک حکومت از لحاظ سیاسی مستقل در هند بعد از استقلال بهتر از یک حکومت دست‌نشانده می‌تواند از منافع سرمایه جهانی پاسداری کند و بهمین خاطر است که درسی سال گذشته امپریالیسم جهانی برای از بین بردن دولت مستقل هند اقدامی نکرده است) (صفحه ۱۲ شماره ۳۵ نشریه)

رفقا یکبار دینگر به این نوشت: نگاه کنید! آیا واقعا " ازین استدلال نمیتوان نتیجه گرفت که پس در هر کشور مستقل اگر امریکا دخالتی نکند، بهتر از یک کشور وابسته می‌تواند از منافع سرمایه جهانی پاسداری کند؟ این بینش همان بینش است که در کتاب " تئوری پیشاهنگ " هم می‌گوید:

(فشار امریکا و موقعیت کوبا ... حزب کمونیست کوبا را بوجود آورد.) (ص ۷۱)

(روشن فکران خرده بورژوازی رادیکال رهبری جنبش را در دست داشتند ... و امریکا گمان نمی‌کرد که این رهبری بتواند به یک رهبری کمونیستی تبدیل شود. بنا بر این امپریالیسم ... همه " حماقت های تاکتیکی را در قبال جنبش مرتکب می‌شود. مخصوصا " امریکا در مراحل اولیه انقلاب اصلا " به فکری پیاپی در نیوردن کوبا نمی‌افتد ...) (ص ۷۱ تئوری پیشاهنگ)

چنین نگرشی بطور ناخواسته نقش امپریالیسم امریکا را در همه جا عمده می‌کند. جالب است که در هند امپریالیسم چون می‌داند که حکومت " مستقل " بهتر از " وابسته " از منافعش دفاع می‌کند دخالت نمی‌کند و در ایران چون می‌بیند که حکومت مستقل بهتر از وابسته است از منافعش دفاع می‌کند دخالت نمی‌نماید. در هندوستان هم طبق گفته راه کارگر: (مسلما " اگر امپریالیسم بخواهد برای روی کار آوردن یک دولت دست نشانده مثلا " از طریق کودتای نظامی اقدام کند ... با اعمال ماجراجویانه اش به ریزش بهمن عظیمی کمک کرده است که احتمالا " خود سرمایه جهانی را زیر آن مدفون می‌سازد) (شماره ۳۵ نشریه ص ۱۲). رفقا نکند هندیها هم نسبت به حکومتشان دچار توهم هستند؟ و در

ایران هم طبق گفته‌ی راه‌کارگر: (چشم‌انداز یک کودتای
نظامی با دخالت موثر امریکا دست‌کم در افق سیاست کنونی
و در دور اول مبارزه برای قدرت نامحتمل است) . (ص ۳
فاشیزم ۱)

(محافل حاکمهی امریکا از قدرت‌گیری احتمالی
نیروهای انقلابی بیمناکند و می‌خواهند قبل از اینکه
نیروهای انقلابی قدرت و آمادگی لازم را به دست آورند
پیشدستی کنند و نگذارند فرصت‌های طلایی از دست برود)
(ص ۳ شماره ۳۹ نشریه)

محافل حاکمهی امریکا، که از قدرت‌گیری احتمالی
نیروهای انقلابی بیمناکند، در هندوستان از ترس این
قدرت‌گیری دخالت نمی‌کنند و در ایران از ترس این
قدرت‌گیری مجبوره دخالت می‌شوند. شاید در هندوستان
نیروهای انقلابی ضعیف است به همین نشسته‌اند تا
امریالیزم امریکا دخالت کند و آنگاه رژیم را ساقط کنند؟
با کمی دقت می‌توان دید که رفقا بطور ناخواسته حرکت
انقلابی خلقهای هندوستان را کم‌بها داده‌اند و خواسته‌های
امریکا را در همه جا عمده می‌کنند. معلوم نیست برای امریکا
بر اساس چه معیاری یکجا حکومت وابسته بهتر از مستقل
است و یکجا حکومت مستقل بهتر از وابسته است؟

در مقاله‌های "راه رشد غیر سرمایه‌داری..." بخوبی
می‌توان دید که راه‌کارگر مبارزه ضد امپریالیستی را یا صدر
صد و تحت رهبری پرولتاریا قبول دارد، و یا اصلاً قبول
ندارد و راه‌کارگر تا آنجا می‌رود که حکومت‌های سوکارنو و
نکرومه را هم نمونه‌های جالبی از حکومت مستقل می‌داند که
بر کشورهای از نظر اقتصادی وابسته، حکومت می‌کردند و
بطور تلویحی مبارزه ضد امپریالیستی آنها را انکار

می‌کند. در این حالات راه کارگرشاید بدون آنکه خود بداند مرحله‌ی انقلاب را سوسیالیستی ارائه می‌دهد. البته در اینجا وارد این بحث نمی‌شوم. فقط به ذکر نمونه‌ای دیگر از چنین برخوردهائی اکتفا می‌کنم: (از آنجا که بهره‌کشی سرمایه‌داری بزرگترین اهرم تسلط امپریالیزم برایان است بنابراین (طبقات حاکم) نمی‌توانند تسلط امپریالیسم را در ایران درهم شکنند. مهم این نیست که چنین کاری را می‌خواهند انجام دهند یا نه) (ص ۸ فاشیسم ۰۴).

راه کارگر (در شماره ۳۴ صفحه ۱۰) سازمان فدایی را متهم می‌کند که به پیروی از حزب توده تضاد عمده جهانی را سوسیالیسم و امپریالیسم می‌داند و سپس معلوم می‌شود که از نظر راه کارگر تضاد عمده‌ی جهانی همانست که حزب کمونیست چین قایل شد یعنی تضاد بین خلقهای زیر سلطه و امپریالیسم.

راه کارگرشاید از ترس اینکه دیگران آنرا به توده‌ای بودن "متهم" نکنند در حرف اردوگاه سوسیالیستی را قبول می‌کند ولی در عمل همواره از پذیرش این حقیقت پفرفه می‌رود. نظر راه کارگر در مورد تضادهای عمده‌ی جهانی به ناگزیر و در مرور زمان و در تکاملش باید به سمت نظر حزب کمونیست چین برود!

بازگردیم به حاکمیت کنونی. راه کارگر می‌گوید (مبارزه با امپریالیزم در کشور ما تنها و تنها از طریق یک مبارزه طبقاتی میسر است) لیکن راه کارگر مبارزه درون هیئت حاکمه را طبقاتی نمی‌داند بلکه آنرا "درهم ریختگی بالائیها"، "اختلاف بالائیها" و غیره می‌داند که همگی در مقابل "پاشین" یک کاسه‌اند. راه کارگر از آنجا

که کاست حکومتی را با ساز سرمایه‌داری وابسته می‌داند
در مقابل کسانی که خطر عمده کنونی را لیبرال‌ها می‌دانند
موضع‌گیری کرده و چنین می‌گوید:

(فراریان از زیریرجم انقلاب می‌گوشند خطر مداخله
امپریالیسم و توطئه‌های آنرا وسیله‌ای برای توجیه
سازشکاریهای خود قرار دهند و بی آنکه خود بخواهند در اشاعه
شایعات امپریالیست‌ها و رونق دادن به جنگ روانی
آنها شرکت می‌کنند) (شماره ۳۹ ص ۲)

و البته این حملات انقلابی درست هنگامی نوشته می‌شود
که یکماه از کشف توطئه کودتا گذشته است و اخبار فراروانی
هم دال بر توطئه‌ی خوانین فارس و... وجود دارد. راه -
کارگر سرانجام در شرایطی که مساله مداخله آمریکا برای
سیاری ازین "فراریان از زیریرجم انقلاب" شدیداً مطرح
است بعنوان رهنمود مشخص چنین می‌گوید:

(هواداران راه‌کارگر باید این ملاک عینی را در نظر
داشته باشند که معیار ما برای شناختن خطر عمده این است
که چه نیروئی بطور عینی و بالفعل در برابر حرکت انقلابی
زحمتکشان ایستاده است) (شماره ۳۹ ص ۳) و در جای دیگر
می‌گوید: (تنها از طریق مبارزه با این هیئت حاکمه
ضد خلقی می‌توان از قدرت‌گیری حکومتی بدتر از این
جلوگیری کرد) (شماره ۳۳ ص ۲) راه‌کارگر معتقد است که
برای آمریکا "قبضه" قدرت از طریق کودتا ناممکن است
ولیکن امکان یک سلسله عملیات موضعی و برق‌آسا را
نمی‌توان بالکل منتفی دانست " (شماره ۳۹ ص ۳)

اما راه‌کارگر باین سؤال پاسخ نمی‌دهد که اگر آمریکا
حتی بخواهد عملیات موضعی انجام دهد، وقتی دشمن و
خطر عمده را ارتجاع حاکم بدانیم، آیا عملاً آب به آسیاب

امپریالیزم نریخته ایم؟

امپریالیسم که مسلماً "بدون مقدمه و در یک بامداد زیبای بهاری به رژیم حمله نخواهد کرد. از قبل تدارکاتی می‌بیند. اگر راه‌کارگر برناگفته‌ی خودش بمحض دخالت امپریالیزم" در کناره‌مین رژیم ضد خلقی خواهد ایستاد" پس چگونه است که قبل از ورود امریکا در مقابل عملیاتی که پیش در آمد دخالت امریکا است باز هم ارتجاع را عمده می‌کند. آیا حزب این است که چنین خطی عملاً "برای امریکا خوش آیند تر است؟ ولو آنکه دیگران را با هزار و یک دشنام به " سازشکاری" و " خیانت"، " فراریان از زیر پرچم انقلاب" و غیره محکوم کنیم؟

یکی از انحرافات اساسی راه‌کارگر این است که در خلال مبارزه‌ی ایدئولوژیک چند ماه گذشته همواره کوشیده است خط فدائیان را با حزب توده یکی نشان دهد در حالی که اینها دو خط متمایز دارند. حزب توده وقتی لیبرالها را عمده می‌کند در مقابل اقدامات ارتجاعی حکومت کوچکترین اعتراضی را جایز نمی‌داند. حزب توده در واقع " عمده" را با " مطلق" یکی می‌گیرد. در قلموس حزب توده لیبرالها دشمن مطلق هستند و بقیه همگی دوست. (البته این هم تا جایی است که حکومت به لیبرالها حمله کند.) ولی سازمان فدائی هیچگاه در مقابل عملیات ارتجاعی حکومت خاموش نمانده است. نشریه کارشاید بیش از تمام نشریات انقلابی در مورد لکه‌های ننگ دامان جمهوری اسلامی اعتراض و افشاگری داشته است.

راه‌کارگر در مورد فدائیان گاهی چنان اغراق می‌کند که مجبوره نوشتن " زیر نویس" می‌شود نگاه کنید: (رهبری اپورتونیست سازمان فدایی (اکثریت) نیز

استقلال سیاسی و درگیریهای رژیم جمهوری اسلامی به تبعیت از اسلوب حزب توده را دلیلی بر خصلت مترقی و ضد امپریالیستی این رژیم می‌دانند و باین ترتیب سرکوب شد انقلابی توده‌ها و نیروهای انقلابی را که در چهار گوشه کشور بدست این رژیم صورت می‌گیرد ماست مالی و توجیه می‌کند (صفحه ۱۲ شماره ۳۵ نشریه) و سپس در زیر نویس توضیح می‌دهد که: "رهبران سازمان فدایی هنوز تا آن حد پیشرفت نکرده‌اند که اپورتونیسیم قاطع و بی‌تزلزل حزب توده را بپذیرا گردند". این برخورد که همواره کوشیده‌است سازمان فدایی را از طریق شباهت با حزب توده بگوید، یک برخورد انحرافی و ناسالم است و عواقب زیان باری بوجود آورده و خواهد آورد. بنظر من این تصادفی نیست که مواضع راه‌کارگر در اکثر موارد با مواضع نیروهای چپ افراطی یکسان از آب درآمده است.

رفقای راه‌کارگر (که شما "در صداقتشان کوچکترین تردیدی ندارم) شایسته‌است باین موضوع توجه بیشتری بنمایند. مواضع گذشته راه‌کارگر در کردستان عملاً در کنار "کومله‌ای‌ها، فرارداشته‌است. "کومله" نسخه برگردان خط ۳ در کردستان است و خط ۳ راهم "اگر بتراشید قطعا" سه جهانی از آب در می‌آیند" آیا علت نزدیکی بیش از حد راه‌کارگر به پیکار و رزمندگان و کومله و... یک امر تصادفی است؟ یا ناشی از "الزامات مبارزه‌ی طبقاتی" است؟ راه‌کارگر پس از آنهمه تحلیل‌ها و اظهار نظرهای مفصل پیرامون حاکمیت کنونی در شماره ۴۰ در مقاله "زایمان پردرد ولایت فقیه" چنین می‌گوید: (هنوز معلوم نیست رابطه رهبری با ارگانهای حکومتی چگونه است... اما وجود رهبری در بیرون از دستگاهها و نهادهای دولتی

سزرگترین مشکل جمهوری اسلامی است (رفقا) سزرگترین مشکل راه کارگراست یا سزرگترین مشکل جمهوری اسلامی؟ مگر ما نگفته بودیم " کاست حکومتی بدلیل مسئولیت های حکومتی اش ناگزیر متحد سرمایه است " و مگر در شماره ۱۴ (در مقاله رفقای فدایی قدرت در دست کیست) نگفته بودیم: (بگوئید آیا این معیار را قبول دارید که قدرت حاکمه در دست کسانی است که کنترل واقعی نیروهای مسلح را در دست دارند... مگر نیروهای مسلح و فرماندهی کل قوا در هنگام سرکوب کردستان در دست مرتجع ترین جناح قشریون نبود). پس چگونه شده است که اکنون پس از ۷ ماه از تاریخ آن نوشته، گفته می شود: (تازمانی که جاذبه و وزن شخصی آیت الله خمینی وجود دارد تنظیم قطعی رابطه رهبری با دستگاه دولتی کار مشکلی خواهد بود. بعلاوه هنوز معلوم نیست رابطه رهبری با روحانیت و رابطه روحانیت با دستگاه دولتی چگونه است و چگونه باید باشد) (صفحه ۱ شماره ۴۰). مگر قبلاً نگفته بودیم که: (ما معتقدیم مواضع کلیدی دولت بعد از قیام در دست طرفداران ولایت فقیه است) (شماره ۴ صفحه ۶)

پس چطور اکنون معلوم نیست رابطه روحانیت با دستگاه دولتی چگونه است و چگونه باید باشد؟

رفقا آیا این مطالب ضد و نقیض گوئی پیرامون مفهوم کاست نیست؟ و اگر نیست پس چیست؟

راه کارگر سپس می گوید: (دستگاه روحانیت هنوز تشکیلات منظم و متمرکزی ندارد که بتواند بدون نوسان در جهت ایجاد حکومت الهی به پیش رود اینجاست که نیاز به متحدانی دارد که میان او بعنوان مرکز ثقل قدرت و راگانهای مختلف حکومتی حایل بشوند بدون این متحدان

که در حقیقت لولای اتصال روحانیت با جامعه‌ی سرمایه‌داری کنونی باید باشد تحقق حکومت الهی عملی نخواهد شد (ص ۲ شماره ۴۰) و سپس می‌گوید متحدان جریان واحدی نیستند بعضی را باید با هویت طبقاتی‌شان مشخص کرد نظیر نهضت آزادی و بازرگان. و بعضی دیگر از متحدان پیوندهای طبقاتی‌شان آنچنان نیرومند نیست و آنها را باید با هویت کاست حکومتی توضیح داد و لذا این متحدان را جریانهای پیرامونی یا "حاشیه‌ای" کاست حکومتی می‌نامد. و بنی‌صدر هم جزویکی از همین جریانهای حاشیه‌ای می‌شود در حالی که قبلاً در مورد همین بنی‌صدر چنین گفته شده است: (بخش دیگری از کاست حکومتی به روشنی می‌دید که اسلام را در صورتی می‌توان حفظ کرد که در برابر خریزه ارزان قرار نگیرد. بنی‌صدر یکی از برجسته‌ترین نمایندگان این بخش است) (شماره ۱۶ ص ۳). حال رفقا توضیح دهید که چگونه بنی‌صدر که جزو کاست حکومتی است با یک‌گرددش هم به یک جریان " حاشیه‌ای" تبدیل می‌شود؟ در حالی که نهضت آزادی هم که قبلاً جزو " محلل‌ها" بود. اکنون بعنوان "متحدان" مفتخر شده است؟ آیا جز این است که " کاست حکومتی" را به کیسه گشادی تبدیل کرده‌ایم که بمیل خود آنرا تغییر می‌دهیم؟.

سپس راه‌کارگر می‌گوید: " مخالفت بنی‌صدر با تفسیر روحانیت بیش از آنکه مضمون طبقاتی داشته باشد جهت متدیک و بینشی دارد. (شماره ۴۰ صفحه ۳). آیا اختلاف " در جهت متدیک و بینشی" خود ناشی از تفاوت پایگاه طبقاتی نیست؟ اینها و دهها نمونه دیگر نقاط ضعفی است که " کاست حکومتی" راه‌کارگر را از درجه اعتبار باقی می‌کند. راه‌کارگر آنقدر در پیچ و خم و زیروبم روابط

پنجایبج روحانیت و حوزه‌های علمیه و... غرق شده است
که رشته‌ی اصلی مطلب از دست رفته است .
بهر حال رفقا بهتر است به یک سوال پاسخ مریح بدهید:
در آینده اگر چگونه شود، این " کاست حکومتی " راه کارگر
نادرست بوده است ؟ آیا این یک مفهوم " ابدی " است که
مستقل از سرنوشت جمهوری اسلامی بحرکت خود ادامه می‌دهد؟
ما قبلاً گفته بودیم : (امید بستن به اینکه طرفداران
ولایت فقیه بسوی پراکندگی پیش روند خیال خامی بیش
نیست) (ص ۷ شماره ۴ نشریه) . راه کارگر ابتدا کاست
حکومتی را یک مجموعه متحداکام دانسته که قدرت را در دست
گرفته و به بازسازی سرمایه و وابسته همت گماشته است و در
مقابل " جبهه سرمایه " و " جبهه زحمتکشان " باید موضع گیری
واحد داشته باشد و با سرمایه وابسته و امپریالیسم
مجبور است کنار آید لکن مشخصات حکومت کنونی در خلال
یکسال ونیم گذشته عملاً " خلاف این الگو بوده است .
راه کارگر در هر زمان مجبور شده است مفهوم " کاست " را
طوری تفسیر و توجیه کند که با واقعیت سازگار آید و در
این راه گاه به تناقض گویی‌های فاحشی پرداخته است .
اکنون آیا بهترین است که مفهوم " کاست " به همان
روحانیت که ابتدا اطلاق شده بود بسنده شود و مسایل
حکومت با جناح بندیهای طبقاتی آن توضیح داده شود . به
نظر من این تنها چاره‌ی راه کارگر است .
مطالب بالا چکیده ایراداتی است که اینجانب نسبت
به اساس خط راه کارگر پیدا کرده‌ام و البته ادامه منطقی
نوشته ایست که چندی پیش تحت عنوان " انتقادات " به
راه کارگر ارائه داده . ممکن است من هم اپورتونیست
" شده " و یا " بوده " باشم ، لکن این امر نمی‌تواند

مسئولیت راه‌کارگر را در مورد موضع‌گیریهایی که "عملا" آب به آسیاب امپریالیسم ریختن می‌شود" جواگو باشد. امپریالیسم امریکا و سرسپردگان داخلی‌اش با "کاست حکومتی" درافتاده‌اند و نیروهای انقلابی باید میان "بد" و "بدتر"، بدتر را عمده کنند و گرنه تاریخ آنها را نخواهد بخشید.

باتوجه به مطالب بالا و از آنجاکه به اساس خط راه‌کارگر بی‌اعتقاد شده‌ام لذا ازین پس دیگر ادامه همکاری تشکیلاتی را غیرمنطقی می‌دانم.

با درود به تمام رفقا

۵۹ / ۶ / ۱۵

www.iran-archive.com

رفقای عزیز:

۱۹ ماه تلاطم اجتماعی پس از قیام رابیت سرگذاشته ایم و ماههای پرجنب و جوش آینده نیز در پیش است. تشکیلات ما در این دوران پرتحول شکل گرفت و همچون نوزادی که حق حیات می‌طلبیده به تقلای زندگی افتاد. نشانه‌هایی از قدرت از خود نشان داد ولی متاء سفاکه در همان گام‌های نخست متوقف شد و طبیعی است که در توقفش حق حیات نیز از آن سلب خواهد شد. ما با تجربیاتی از مبارزه چریکی گذشته و اندوخته‌های از تئوری‌های عام به میدان آمدیم. مبارزه چریکی جدا از توده و به نیابت از طرف توده را به اتکاء مفروضات نسبتاً "غنی از تئوری‌های عام رد کردیم (تئوری پیشاهنگ و تئوری انقلاب) و آنگاه معرور از قدرت خویش‌پا به عرصه مبارزه طبقاتی آنهم در این دوران متلاطم گذاشتیم. این بار خود ما بودیم که جدا از توده و جدا از پرولتاریا و برکنار از مبارزات آنها به صدور تئوری‌های "بدیع" و پر سروصدا پرداختیم. تئوری فاشیسم را مطرح کردیم و پس از ماه‌ها بحث و جدل و بیرون دادن ۵ جزوه با نام (فاشیسم کابوس یا واقعیت) از فاشیسم هیچ نگفتیم. تازه آنقدر در انطباق تئوری فاشیسم با شرایط مشخص جامعه خودمان ناتوان بودیم که به درکی پولانزاسی از آن رسیدیم و فاشیسم را به مثابه یکی از اشکال دولتهای استثنایی اعلام کردیم (ضمیمه کاست شماره‌های ۸ و ۹ و ۱۰ نشریه راه کارگر).

یعنی بجای تحلیل مشخص از وضعیت سیاسی جامعه به "غنی کردن" تئوری فاشیسم و رد و اصلاح نظرات کمینترن و دیمیتروف پرداختیم.

متدولوژی برخورد با مسئله نیز اساساً "غلط بود. گروه یا سازمان سیاسی یک گروه محقق نیست. گروه سیاسی با طرح و بررسی شرایط اجتماعی، اقتصادی و سیاسی یک جامعه، با تحلیل های سیاسی خوددنبال ارائه برنامه و تاکتیک برای حضور در صحنه مبارزات طبقاتی می باشد. اعلام این که چشم انداز فاشیسم محتمل ترین چشم انداز در افق سیاسی جامعه است، چه هدفی را دنبال می کند؟ وظیفه یک گروه سیاسی این نیست. یک گروه سیاسی باید بگوید که گرایش به سمت فاشیسم در جامعه وجود دارد، کدام نیروها و احزاب سیاسی حامل این گرایش هستند، کدام نیروها و احزاب سیاسی در مقابل این گرایش ایستاده اند یا خواهند ایستاد. ظرفیت نیروهای مخالف در ارتباط با ماهیت طبقاتی شان چقدر است. پرولتاریا با کدامیک از این نیروها باید وحدت کند. این وحدت تا چه اندازه پایدار یا موقتی و نسبی است و در مجموع چه برنامه و تاکتیکی باید ارائه داد تا در مقابل نیروهای حامل فاشیسم به تشکیل جبهه مقابل دست یابد و چگونه چشم انداز فاشیسم را در مقابل نیروهای فاشیست و فاشیست ها با اینگونه عمل کردیم؟ آیا اگر روزگاری در این کشور یک حکومت فاشیستی مستقر شود، می توانیم ادعا کنیم که سهم خود را در مقابل با استقرار آن ایفا کرده ایم یا می خواهیم همچون قهرمانان عرصه تئوریک اعلام کنیم ما اولین کسانی بودیم که چشم انداز فاشیسم را مطرح کردیم؟

رفقا حتماً خواهند گفت که فاشیسم اکنون مسئله تشکیلات

نیست و ابزار تحلیلی سیاست سلیغاتی مانمی باشد. این امر تا حدودی درست است و به همین علت هم هست که بصورت مقدمه ای کوتاه در بالابدان اشاره شد. اینکه می‌گوییم تا حدودی، به این خاطر است که فاشیسم و کاست همچون دو مقوله همزاد داده شدند. مسکوت گذاردن فاشیسم مانع از این نشده که آثار خود را در وجه دیگر آن یعنی کاست باقی نگذارد.

دو مسئله اساسی که هویت "راه کارگر" را به مثابه یکی از گروه‌های موجود در جنبش چپ ایران مشخص می‌کند، تحلیل از حاکمیت و موضع انترناسیونالیستی‌اش می‌باشد.

۱- تحلیل از حاکمیت: کاست حکومتی جوهر تحلیل "راه کارگر" را از حاکمیت سیاسی موجود ارائه می‌دهد و اساس سیاست تبلیغی و ترویجی ما به این مسئله بازمی‌گردد. ایده کاست حکومتی از اینجا بیرون کشیده شده که چون نمایندگان خرده-بورژوازی در یک جامعه سرمایه‌داری وابسته به حکومت رسیده اند و در واقع به جایگاه حکومتگران پرتاب شده اند و از آنجا که حفظ این جایگاه برای آنها در گرو حفظ و بازسازی این نظام می‌باشد، لذا ضرورتاً "باید از پایگاه طبقه‌خویش جدا شوند و از آنجا که در واقعیت هم دیده می‌شود که با امپریالیسم سازش نکرده اند و قدرت سیاسی را تسلیم "ضدانقلاب پیشین" نمی‌کنند، لذا به یک کاست حکومتی تبدیل می‌شوند.

اگر خرده بورژوازی از لحاظ تاریخی قادر نیست بر یک جامعه سرمایه‌داری حکومت کند، آیا می‌توان به این نتیجه رسید که در فردای کسب قدرت سیاسی با یدیا مواضع حکومتی را تسلیم ضدا انقلاب کند و یا خود را تبدیل شدن به کاست حکومتی ضدا انقلاب گردد؟

آیا مطلق کردن این تزدر سیاست عملی نشانه درک مکانیکی از ضرورت روند حرکت تاریخی نیست؟

خرده‌بورژوازی فآدرنیست بربک جا معه سرمایه‌داری ،
آنهم در شرایط امروز جهانی و بطور مشخص بر جا معیه وابسته‌ما
حکومت کند . این بیان ظرفیت تاریخی این طبقه است ، ولی
به هیچ وجه نشان نمیدهد که خرده‌بورژوازی یا بخشی از آن ، بهر
حال از طریق نمایندگان سیاسی اش نتواند موقتا "بر این
جا معه حکومت کند . این تزمانع از آن خواهد شد که در عرصه
عملی مبارزات طبقاتی نیروهای واقعا "موجود را ببینیم .
در شرایطی که بورژوازی بزرگ انحصاری ضربات جدی خورده
است و امکان کسب حاکمیت سیاسی را فعلا" و موقتا "از دست
داده است ، در شرایطی که پرولتاریا هنوز قادر نیست قدرت را
به چنگ آورد ، چرا خرده‌بورژوازی نتواند موقتا "حکومت
کند؟ بیان این امر که در فردای پس از قیام ، روحانیت از
خرده‌بورژوازی جدا میشود و به مثابه کاست حکومتی خود در
مقابل تمام طبقات اجتماعی می‌ایستد ، مستلزم بررسی مشخص
از تحولات سیاسی پس از قیام است .

کاست حکومتی آنگونه که در آثار مارکس آمده ، اولاً
ناشی از نوعی توازن طبقات اجتماعی است که بواسطه وجود
بحران ، بواسطه بحرانهای نافرجام بین خود و بواسطه وجود
تضاد بین گروه‌بندیهای هر یک از آنها بوجود می‌آید و امکان
اعمال حاکمیت یک طبقه بر علیه دیگر طبقات اجتماعی موقتا"
از بین میرود . این امکان بوجود می‌آید که قوه مجریه در
نقش ناظر و روابط طبقات اجتماعی خود را از لحاظ سیاسی از
طبقه مسلط اقتصادی رها سازد و بجای آنکه ابزاری در دست
طبقه مسلط باشد ، به نیروی مسلط بر او تبدیل شود . وثالثاً
همین قوه مجریه ای که بدین گونه خود را از سلطه سیاسی طبقه
مسلط رها کرده و بر آن مسلط میشود ، منافع مادی معین دارد
که آن را از طبقات اجتماعی متمایز میسازد و ثالثاً "به خاطر

حفظ همین منافع و حفظ حاکمیت خود دفاع از منافع طبقه مسلط اقتصادی را بعهده میگیرد و بالاخره طبقه مسلط نیز بخواطر حفظ کیسه پولش اجازه میدهد که تاج زئوس بردارند. در آغاز "راه کارگر" با مسأله کاست حکومتی چنین برخورد می کرد که کاست حکومتی بخواطر حفظ حاکمیت خود با چار به بازسازی نظام سرمایه داری خواهد پرداخت. "طرفداران ولایت فقیه که مواضع کلیدی را در دست دارند، در برابر کارگران و زحمتکشان نیز باید از منافع حکومتی خود دفاع کنند و این حکومت طبقاتی نمی تواند نظم حاکم بر جامعه یعنی نظم بورژوازی را پاسداری نکند." (نشریه "راه کارگر" شماره ۴ مقاله "در میان بالایی ها چه می گذرد")

این بیان می تواند مطلقاً "صحیح باشد. به شرطی که بتوانیم آنرا با واقعیت های اجتماعی انطباق دهیم. به شرط آنکه برای خود و دیگران روشن کنیم که کاست حکومتی چه محدوده ای از حکومتگران را در بر می گیرد و چرا شامل دیگران نمی شود. بشرط آنکه با بیان طرفداران ولایت فقیه که مواضع کلیدی را در دست دارند، خود و دیگران را به ابهام بیشتری نکشیم و بالاخره بشرط آنکه دفاع از منافع طبقه مسلط را توسط همین طرفداران ولایت فقیه در واقعیت عینی جامعه نشان دهیم. منافع این طرفداران ولایت فقیه که مواضع کلیدی را در دست دارند، چیست؟ چگونه است که وحدت منافع این گروه حکومت کننده (که البته چیزی بیشتر از منافع ایدئولوژیک مطرح نشد) در تاریخ سوم دیماه ۵۸ آنها را بسوی انسجام و تمرکز پیش می برد ("امید بستن به اینکه طرفداران ولایت فقیه بسوی پراکندگی پیش می روند، خیال خامی بیش نیست." - نشریه شماره ۴ مقاله "در میان بالایی ها چه می گذرد")، ولی در تاریخ ۱۵ بهمن همان سال

طرفاران ولایت فقیه به پراکندگی روی می‌آورند ("آیا
بالایی‌ها را بحران فراگرفته است؟ آری جدی" تراز آنکه
بتوان دربارهاش تردیدی داشت. "نشریه شماره ۱۰ بحران
در میان بالایی‌ها") .

طی چند ماهه نخست طرح مسئله کاست این دید حاکم
بود که کاست حاکم به خاطر دفاع از منافع حکومتش از سرمایه
دفاع خواهد کرد و الزاماً "به باسازی آن خواهد پرداخت
("آیا اینها همه نشانه آن نیست که رژیم جمهوری اسلامی و
امیرالایسم خونخوار آمریکا در آستانه کنا آمدن و انجام
معامله هستند؟" نشریه شماره ۱۳ مقاله آزادی گروگانها
خیانتی دیگر) وایدئولوژی در خدمت حکومت خواهد بود و
کاست در مقابل توده‌ها فشرده خواهد شد، و پس از آنکه در
عمل این انسجام درهم ریخت و "کاست حاکم" نه بسوی انسجام
که بسوی پراکندگی، نه بسوی سازش که به سمت ستیز با
امیرالایسم روی نهاد، تئوری کاست دیگر نه در خدمت
تبیین واقعیت، بلکه به الگویی تبدیل شد که واقعیت را
با دیدن آن منطبق کرد. از این پس همه چیز در خدمت اثبات
کاست قرار می‌گیرد و فشار واقعیت با راه آنجا می‌پرد که با
اعزاز بر حفظ الگوی ذهنی خود به نفعی ارزش عام تئوریک
آن نیز می‌رسیم (به این مسئله بعداً "خواهم پرداخت") .

پس از آنکه اولین نشانه‌های "بحران در میان بالایی‌ها"
ظاهر شد، "راه کارگر" کوشش نمود که به تحلیل آن بپردازد.
سه خط حزب جمهوری اسلامی، خط امام و پستی صدر در درون
کاست حکومتی و لیبرالها در خارج آن و در درون بلوک
قدرت مشخص شدند. "راه کارگر" توضیح نداد که چرا این سه
جریان در کاست حکومتی پیدا شد. آیا پیدایش آن بواسطه
درک بینش متفاوت از اسلام بود یا ناشی از تضاد طبقاتی حاد

در جامعه؟ چرا یکی از آنها (خط امام) در حزب جمهوری اسلامی تحلیل رفت و دیگری همچنان پایداری می‌کند؟ راستی رفقا هیچ فکر کرده‌اید که چرا جریانهای موسوم در بلوک قدرت تبیین‌های متفاوتی از اسلام ارائه می‌دهند؟ تا هنگامی که این اختلاف در تبیین‌ها در سرکلاس‌های درس حوزه‌های علمیه بروز کند، می‌تواند ناشی از درک متفاوت از اسلام و یک اختلاف در حوزهٔ معرفت‌شناسی باقی بماند. وقتی در حوزهٔ سیاست اصرار بر یک نگرش از اسلام به پیدایی یک جریان سیاسی در مقابل جریان دیگری که به گونه‌ای دیگر اسلام را تبیین می‌کند منجر می‌شود، در آنجا آیا نباید وجود طبقات و وابستگی‌های طبقاتی در پشت این مبارزه تند ایدئولوژیک معترف گردیم؟ آیا واقعا "فکر می‌کنید که نگرش‌های متفاوت از ولایت فقیه باید در همان حوزهٔ ایدئولوژی بررسی گردد؟ برای ماتنها لیبرال‌ها در حاکمیت هویت طبقاتی داشتند. تک‌تک این افراد و در کل جریان سیاسی آنها هویت داشتند ولی دیگران نه. هویت روحانیت را همان روحانی بودن توضیح می‌دهد و آشکارا شکاف در روحانیت آنها در کنار جریان لیبرال‌ها، لطیفی حذر در خط امام قرار می‌دهد برای ماتنها یعنی نگرش رفقا را اصرار بر این است که تئوری لطیف حتی بدین‌گونه از تعریف‌های تاریخی سر می‌زند. نگرش روحانیت امروزان مشروطه‌در را بطنه با تقسیم طبقاتی جامعه به گروه‌بندی‌های متمایز تقسیم‌نشده؟ روحانیتی که مدافع فقودالها شد... روحانیتی که به بورژوازی تجاری پیوست و روحانیتی که در خدمت توده‌های زحمتکش جامعه درآمد. آیا پس از قیام بهمن ماه روحانیت هیچ تقسیم‌بندی جدیدی به خود نگرفته است؟ چرا تنها بخشی (وازقا کثیرالعدده‌ترین بخش) روحانیت در حاکمیت قرار گرفت، چرا در دورن همین

بخش گروه‌بندی صورت گرفت. آیا محرک‌های ایدئولوژیک
عده‌ای از آنها را در کنار بنی‌صدر و دیگران را در حزب جمهوری
اسلامی جا داد؟

جالب است اگر یکبار به بازخوانی تحلیل‌های نشریه
پیردا زیم، خواهیم دید که برای ما در تمامی این دوران به
جز لیبرال‌ها بخش دیگر حکومت که اتفاقاً "بخش مسلط آن نیز
هست فاقد هویت طبقاتی بوده. تضادهای درون آن فاقد
مضمون طبقاتی بوده، پیدایی و نابودی گروه‌بندی‌های
سیاسی در درون آن ربطی به منافع طبقات اجتماعی نداشته
است. ماهواره بریک نکته‌اصرار داشته‌ایم، حفظ حکومت
و سپس به یک مسئله جدید رسیدیم "اختلاف در درک از اسلام"
روحانیت به مثابه نماینده خرد بورژوازی با
ایدئولوژی خاص خود و با ویژگی‌های تاریخی‌اش اعلام می‌کند
که اختلاف در درون ما به خاطر درک متفاوت از اسلام است،
اعلام می‌کند که بر سر مسئله رهبری در جمهوری اسلامی نگرش‌های
متفاوت وجود دارد، که بر سر ولایت فقیه دیدهای متفاوتی
است که در صدر اسلام بدین گونه بود و اکنون باید چنین باشد
یا نباشد. و اما "روحانیت بی‌توان چنین فکر کند که
پیدایی در جریان سیاسی در ظرفیت ناشی از درک متفاوت
از اسلام است. بی‌توان نگران از چنین ماهواره‌ها
عمیقاً "بنا بر اعتقاد داشته باشند ولی اگر ماهم اعلام کنیم
که چنین است. که اختلاف دو دید است و از این فراتر نرفته و
اختلاف دو دید را به اختلاف در منافع طبقاتی ربط ندهیم
("مخالفت بنی‌صدر با تفسیر روحانیت از ولایت فقیه بیش از آنکه
مضمون طبقاتی داشته باشد جهت متدیک و بینشی دارد " نشریه
شماره ۴۰ مقاله زیمان پر درد ولایت فقیه)، که هستی اجتماعی
را با شعور اجتماعی توضیح دهیم و نه بالعکس. آنوقت

می‌توانیم ادنا کنیم که علل مارکسیستی ارائه داده‌ایم ؟
 مثل اینکه بیان کنیم جمهوری دمکراتیک اسلامی آقای
 بزرگان و جمهوری اسلامی آیت‌الله خمینی فاقد هرگونه
 مضمون طبقاتی بوده و تنها اختلاف در کلمه است . . .
 گفتیم که تحلیل نخستین از کاست حکومتی (که کاست
 حکومتی بخاطر حفظ حکومتش به بازسازی نظام خواهد پرداخت)
 منطقاً " صحیح بود و تنها به اسطفاق با واقعیت‌ها سازد است .
 آیا در عرصه " واقعیت نظام اقتصادی بازسازی شده است ؟
 اگر رژیم جمهوری اسلامی میراث خوار یک نظام پوسیده و بحران
 زده شده و بواسطه " محدودیت نگرش تاریخی اش (ناشی از
 پایگاه طبقاتی و ویژگی‌های گروهی خاص خودش به مثابه
 یک گروه مذهبی) قادر نیست که آرا از این وضعیت بحرانی
 نجات دهد ، کد با ناتوانی خویش به گسترش و عمق بحران
 اقتصادی دامن می‌زند ، که با اعتقاد به مالکیت خصوصی
 (به مثابه نماینده خرده‌سورزوازی) و نگرش تاریخی " شکل
 گرفته از کمونیسم و کشورهای سوسیالیستی حاضر نیست در
 جهت حل بحران به اردوگاه سوسیالیزم نزدیک شود ، باید به
 این نتیجه برسیم که دارد نظام را بازسازی می‌کند ؟ کدام
 نقطه " عطفی را در وضعیت اقتصادی بعد از قیام می‌توانید
 مشخص کنید که نشانه " آغاز دوران جدیدی در حرکت اقتصادی
 جامعه باشد ؟ حتماً " چنین اعتقادی وجود ندارد که اقتصاد
 وابسته ما به معنی مطلق خود به بن بست رسیده است و ضرورتاً "
 هم‌اکنون باید حل شود و هر نیرویی که هم‌اکنون آن را حل
 نکند ، قطعاً " هم‌اکنون آن را بازسازی می‌کند . من منکر
 نوساناتی در وضعیت اقتصادی جامعه ، در حفظ و گسترش
 پیوندهای امپریالیستی در دوره‌هایی (بخصوص در دوره ،
 کابینه " بزرگان) قطع و گسترش آنها در دوره‌های دیگر

(پس از اشغال سفارت) نیستم ، ولی در مجموع وضعیت اقتصادی مرحله ای را نشان دهید که بازسازی اقتصادی جامعه در پیوند با امیرالایسم به نقطه عطف مشخصی رسیده باشد و در یک منحنی حتی ریگزاگی ولی حتماً "روند افزایش حرکت کرده باشد" بگذریم از این مسئله که حرکت لیبرالها در جهت بازسازی نظام به حساب بخش دیگر حکومت گذاشته می‌شد و حرکت همین بخش در جهت ضربه زدن به منافع امیرالایسم نه حساب فشارتوده‌ای! در عدم انطباقی که بین تئوری منطقاً "صحیح" با واقعیت عینی جامعه پیش می‌آید، در آغاز تا جایی که ممکن است واقعیت‌ها نفسی می‌بخشند، نگرش به حوادث و تحولات اجتماعی از زاویه خاصی صورت می‌گیرد و مبارزه رژیم با امیرالایسم ندیده گرفته می‌شود و در حالی که بیش از آن آشکار است که بر آن سرپوش گذاشت، با طرح این مسئله که دیگر فشار توده‌های میلیونی (که عدالت‌توهم زده هم هستند) رژیم مجبور به این یا آن اقدام شد و اقدامات ضدپرولتری رژیم زیر ذره بین می‌رود. یک جاذبه نگری در سیاست اگر ناشی از منافع خاص طبقاتی نباشد، نواخته در جاذبه سرروی مواضع تئوریک غلطی است که بالاخره به نفع طبقات دیگری بجز پرولتاریا نماند خواهد شد. ولی فشار واقعیت بیش از آنست که بتوان در مقابل آن تاب آورد. "درگیری" با امیرالایسم شدت می‌یابد. بحران اقتصادی حل که نمی‌شود هیچ شدت هم می‌یابد. توطئه‌های امیرالایستی آغاز می‌شود و تدارک برای واژگونی رژیم جمهوری اسلامی توسط امیرالایسم در دستور روز قرار می‌گیرد. در اینجا دیگر تئوری عام کاست حکومتی جوا بگون نیست (چرا که کاست حکومتی بخاطر حفظ حاکمیتش از منافع سرمایه که در ایران سرمایه بزرگ و انحصارات وابسته به امیرالایسم است.

(با بد دفاع کند) یا با دیده متدما رکیستی در تحلیل وضعیت موجود با زکشت و یا با اصرار به حفظ الگو اینبار شکل را پسید و آنرا از مضمون تهی کرد. اینبار دیگر کاست حکومتی به آن گونه نیست که در آثار مارکس آمده، اینبار دفاع از حکومت و منافع ناشی از آن نیست که کاست حکومتی را به دفاع از سرمایه می‌کشاند، بلکه دفاع از آرمان‌ها، دفاع از سنتها، دفاع از اسلام و دفاع از ایدئولوژی است که حاکمیت را به خطر می‌اندازد، که در بازسازی جامعه اختلال ایجاد می‌کند (روحانیت یک طبقه و یا یک گروه تولیدی نیست، بلکه یک گروه اجتماعی است که بطحاط هویت فکری خود از دیگران متمایز می‌گردد. هر کس که روحانی است، در حکومت نیست و پاره‌ای از غیر روحانیون در قدرت و زن قابل توجهی دارند. اما میتوان گفت که تنه اصلی روحانیت و بخش عمده روحانیون در جمهوری اسلامی نقش حکومتی دارند. و به دلیل اینکه یک گروه فکری هستند، می‌خواهند ماشین سحرآمیز حکومت را وسیله‌ای برای تحقق آرمان‌های ایدئولوژیک در پیاده کردن اندیشه‌های خود در دنیا واقعیت قرار دهند. هدف آنها پیاده کردن آموزه‌های اسلامی در جامعه کنونی است. آنها به دلیل خصوصیات گروهی خود، اسلام را بدون کم‌وکاست (و آنگونه که در مکتب تشیع جعفری بیان می‌گردد) می‌خواهند و قصد پیاده کردن چنین آموزه‌هایی را دارند". شماره ۲۶ مقاله در عرصه شطرنج چه می‌گذرد).

(اگر روحانیت بیش از حد لازم بر تمایزات گروهی و مذهبی خود تاء کید بورزد، امکان دارد کاست حکومتی و همراه آن رژیم جمهوری اسلامی را به نابودی بکشاند. و اکنون دیده می‌شود که روحانیت با تاء کید بیش از حد بر تمایزات مذهبی و گروهی خود راههای انطباق با قانونمندی‌های

حکومت در یک جامعه سرمایه داری را به روی خود می بندد .
(نشریه شماره ۳۱، مقاله : روحانیت می خواهد خود مستقیماً
حکومت کند .)

در اینجا به نفی خودتئوری می رسم . رفقا ، دفاع از اسلام
یعنی چه ؟ حتی اسلام صدر اسلام به مثابه یک ایدئولوژی از
منافع یک گروه بندی طبقاتی خاص دفاع می نمود . حتماً
اعتقادند ایدئولوژی که روحانیت به مثابه نمایندگان خدا در روی
زمین خواستار ایجاد یک جامعه الهی است . ما به از این
جامعه الهی بروی زمین کدام جامعه معین در چه تاریخ مشخص
است ؟ شاید اینطور باشد که روحانیت به مثابه آدم های فسیل
شده صدر اسلام پس از قرن ها خاموشی یکبار زنده شده اند و در
دفاع از منافع آن گروه بندی های دوره جاهلیت و اتحاد
قبایل کوشش می کنند . آنها خود می گویند ما از اسلام دفاع
می کنیم . ما می توانیم در این اعتقاد تردیدی نکنیم ، ولی
به مثابه کسانی که می خواهیم در ورای سطح ظاهری پدیده ها
درجا نزنیم و به کنه پدیده برسیم ، حق نداریم همان را تکرار
کنیم . وقتی حکومت در دفاع از آرمان هایش ، در دفاع از
سنت هایش و در دفاع از ایدئولوژی اش حکومتش را به خطر
می اندازد ، آیا باید تحلیل را در حد تضاد ایدئولوژیک
متوقف سازیم ؟ اگر در تحلیل نهایی تضاد در حوزه
ایدئولوژیک به تضاد منافع طبقاتی مربوط می شود ، بگوییم
که در اینجا منافع کدام طبقه اجتماعی مطرح است بگوییم
چرا اسلام آیت الله شریعت عداری با اسلام آیت الله خمینی
تفاوت دارد و این اسلام با اسلام مجاهدین در تضاد است ؟

در شرایطی که بورژوازی بزرگ انحصاری هرگونه امکان
کسب حاکمیت را از دست داده باشد ، آیا این چنین کودن است
که حکومتی را که با وسیع ترین پایگاه توده ای ضد کمونیست

است، تنها با خطرایدئولوژی اشواژگون کند؟ آیا لیبرالها این خائنین به خلق ونوکران بی جیره ومواجبا مپریالیسم از ترس اینکه حکومت اسلامی بر سرزنان نشان چادر می کند، نا آن دشمنی می ورزند؟ اگر سوذ آنها تضمین شود، حاضرند بر سر خودشان هم چادر کنند. نه، رفقا، اسلام ولایت فقیه، اسلام آیت الله خمینی و روحانیت طرفدار آیت الله خمینی و حکومت جمهوری اسلامی در ارتباط با منافع یک طبقه معین اجتماعی ضد مپریالیست است و درست در رابطه با تنگ نظری ها و عقب ماندگی تاریخی همان طبقه ضد کمونیست است. (بعلاوه آنکه ویژگی های ایدئولوژیک روحانیت در اینجا نقش تشدید کننده ایفا می کند). آنارشی در حاکمیت، ناتوانی در حل معضلات اقتصادی - اجتماعی ونوسانات سیاسی هم بیان ناتوانی وضع خرده بورژوازی وبخصوص خرده بورژوازی سنتی است که این چنین ناتوان در عرصه وسیع مناسبات اجتماعی وزیر فشار دو طبقه اصلی جامعه گیج وناتوان به همه می تازد.

اینجاست که با اصرار بر حفظ یک تئوری به نفی آن که اساسا "به نفی مارکسیسم مپریالیسم، رفقا، در اینجا قصد این نبود که مجموعه تناقضاتی که در چهل شماره نشریه "راه کارگر" در توضیح و تبیین کاست ها تئوریتی وجود دارد که هر یک نفی دیگری است، استفاده شود، ولی همین اندازه اشاره می کنیم که در تمام این "تحلیل" ها و مطلقا "تمام آنها حتی یک نوشته نیست که اندکی از سطح قضایا فراتر رفته باشد. فرق این نوشته ها با دانسته خود مردم تنها در این بوده است که چند روز وود ترا ز طریق دنبال کردن وقایع به این نتیجه رسیده ایم که اکنون بحران وجود دارد، اکنون بحران شدت می یابد، بحران کاهش یافت، سه جریان در حاکمیت سیاسی پیدا شد،

یکی از آنها از بین رفت ، بنی صدر در حلقهٔ محاصرهٔ حزب
جمهوری اسلامی است . او مات می‌شود ، نیروهای دیگر ضعیف
می‌شوند و ... ولی در هیچکدام و هرگز نگفتم آنها کیستند ،
چرا در مقابل هم قرار گرفته‌اند ، چرا و ضرورتاً "به کدام سمت
خواهند رفت . می‌دانید چرا ؟ زیرا آنها فاقد هویت طبقاتی
هستند . زیرا آنها در حوزهٔ تفکر درگیرند و در حوزهٔ تفکر هم
جا برای بندها زی و این شاخه به آن شاخه بریدن فراوان است .
نتیجهٔ این شیوهٔ برخورد ، ارائهٔ تاکتیک‌هایی است که در
بهترین صورت خود می‌تواند تجربه‌گرایانه اتخاذ شود و
همواره بناچار باید دنبال حوادث حرکت کرد .

۲- موضع انترناسیونالیستی

رفقا ! بی‌پرده بگویم مادر حرف به سوسیالیسم اعتقاد
داریم ، ولی در عمل آن را رد می‌کنیم . اردوگاه سوسیالیسم
برای ما وجود دارد ، بشرط آنکه مجبور نباشیم عواقب وجودش
را بپذیریم . برای ما مرحلهٔ مبارزهٔ طبقاتی در عرصه
سیاسی ، مرحلهٔ جنگ با امپریالیسم ستایش‌آفرین است ،
ولی مرحلهٔ ساختمان سوسیالیسم ، مرحلهٔ بهره‌گیری میلیونها
تودهٔ مردم مصیبت‌کشیده از رنجها و مصائب مبارزانشان کمی
کیالت آور است . ما سعی می‌کنیم از طریق تبلیغ نمونه‌های
فداکاری و جانفشانی خلقهای زیرستم که در راه مبارزه به
خاطر استقلال و آزادی ، بخاطر محو ستم طبقاتی مشقات
فراوان متحمل شده‌اند ، توده‌ها را به مبارزهٔ پی‌گیر و بی‌
امان با امپریالیسم فراخوانیم ولی تمایل نداریم که با
تبلیغ نمونه‌های خلقهای آزاد شده ، با تشریح وضعیت مادی و
فرهنگی خلقهایی که در حال ساختمان سوسیالیسم هستند ،

با آوردن آماري از وضعیت مسکن، کار، بهداشت، سواد و ... آنها امید به آینده را در دل توده‌های زحمتکش خود بیافرینیم.

آیا برای ما هم سوسیالیزم یک اتوپی است که در آینده‌ای دور مبارزه با "دوا بر قدرت" در یک محدوده تنگ جغرافیائی در این کرهٔ خاکسی بالاخره روزی پیاده خواهد شد و "سوسیالیزم واقعی" دنیای حقیقتاً آزاد، "دنیای ما" شروع به صدور تزه‌های آزادیبخش خود خواهد کرد؟

رفقا! به من ایراد نگیرید که مسئله را بزرگ می‌کنم. شما خود را موظف می‌بینید که در هر کجا سوسیالیزم دچا را اخلاص شده بلافاصله موضع بگیرید و بیماری سوسیالیزم یا سوسیالیزم بیمار فلان کشور را برای تزویج "سوسیالیزم واقعی" به نقد بکشید، ولی به هیچ وجه اجباری ندارید که از سوسیالیزم سالم (سوسیالیزم در دنیای واقعی) نامی ببرید، راستی چه روان‌شناسی برگروه ما حاکم است که این چنین سریع به عکس‌العمل در مقابل لهستان کشیده میشود، ولی قادر نیست از ساختمان سوسیالیزم در شوروی چیزی بگوید.

اگر به سوسیالیزم اعتقاد داشتیم و در طول این مدت این وظیفه را در مقابل خود قرار می‌دادیم که به تبلیغ نمونه‌های پربار تاریخ بشری برای آگاه کردن و امید دادن به محرومان جامعه خود بپردازیم، در آن صورت قابل توجیه بود که چرا باید به نمونه‌هایی هم که دچا را اختلال می‌شوند، بپردازیم. ولی اینگونه برخورد حکایت از وجود تفکری است که از پذیرش واقعیت وحشت دارد. تفکری که زیر فشار ستم‌های موجود به مبارزه با این ستم‌ها قیام می‌کند، ولی در مقابل خود آینده‌ای نمی‌بیند. نظمی را در هم می‌شکند، بدون آنکه نظم نوینی را بپذیرد. این تفکر در بهترین

حالت خود در پایان مرحله، تخریب نظم کهن و آغاز مرز
 سازندگی متوقف خواهد شد. در سلسله مقالات "راه رشد غیر
 سرمایه داری حزب توده و رهبران سازمان فدایی" ما با
 پذیرش سه مرحله بحران عمومی سرمایه داری که حتی زمان -
 بندی آن را به همان صورتی که در متون مارکسیستی آمده،
 می پذیریم. نتایج دیگری را بر آن مترتب می کنیم، می -
 گوئیم "البته تردیدی نیست که درستی مواضع حزب کمونیست
 چین در آن موقع در برابر انحرافات رویزیونیستی
 خروشچفیزم، به هیچ وجه به معنای حقانیت تاریخی نظریات
 این حزب نیست. حزب کمونیست چین که در همان موقع نیز
 تا حدی گرفتار رپیتشداوری های ناسیونالیستی بود....".
 ولی نمی گوئیم که اعتبار درستی مواضع حزب کمونیست چین
 در آن موقع به استناد کدام تحلیل مشخص از پروسه واحد
 انقلاب جهانی صورت گرفته است و چرا برای خود ما تنهایی
 از مشخصه های مرحله سوم بحران عمومی سرمایه داری اهمیت
 پیدا می کند. "مشخصه اصلی این دوره مشتعل شدن جنگ های
 آزادی بخش ملی است." (نشریه شماره ۳۶، "راه کارگر"
 مقاله مذکور). حال آنکه حوادث جدید جهانی، تغییرات
 کیفی در تکامل تضادهای کاپیتالیسم که نشانه عمیق شدن
 بحران عمومی سرمایه داری و آغاز مرحله سوم آن می باشد،
 چنین است. (به نقل از اقتصاد سیاسی، کوزلف)

۱- توازن نیروهای بین دو سیستم جهانی (سوسیالیسم
 و کاپیتالیسم) به نفع اردوگاه سوسیالیسم بهم می خورد.
 سیستم جهانی سوسیالیسم نقش فزاینده تری در تکامل جهانی
 ایفا می کند.

۲- مرحله سوم بحران عمومی سرمایه داری با رشد
 قدرتمند جنبش آزادی بخش ملی در پایان سال های ۵۰ و

آغاز سال های ۶۰ که در نتیجه آن اضمحلال سیستم استعمار امپریالیستی با در هم شکستن امپراطوری استعماری بریتانیا ی کبیر، فرانسه، هلند و پرتغال مشخص می شود.

۳- مرحله سوم بحران عمومی سرمایه داری با تقویت هر چه بیشتر ماهیت انحصار دولتی کاپیتالیستی مدرن و تشدید تضادهای اقتصادی و اجتماعی آن مشخص می شود.

۴- و بالاخره سقوط بیشتر در سیاست و ایدئولوژی بورژوازی مشخصه دیگر این مرحله است و اینکه فقط به یک مشخصه از ۴ عامل فوق بچسبیم و با بیان اینکه کانون داغ سیاست و مبارزه انقلاب و ضد انقلاب در کجا قرار دارد، به نفی مشخصه اصلی عصر (عصر گذار از امپریالیسم به سوسیالیسم) و نفی جایگاه طبقه ای که در کانون تحولات این عصر قرار دارد (پرولتاریا) خواهیم رسید. اگر منظور از این نتیجه گیری اعلام این نکته است که در هر کشوری نیروهای طبقاتی درون آن کشور در مبارزات انقلابی نقش تعیین کننده دارند که کسی منکر آن نیست و این اصل ربطی هم به سر مرحله بحران عمومی سرمایه داری ندارد. مسئله مورد بحث این است که در پیرویه و احداث انقلاب جهانی کدام نیروها در مقابل هم صف بندی کرده اند. در صف اردوگاه مقابل امپریالیسم که شامل اردوگاه سوسیالیسم، خلقهای تحت ستم و پرولتاریای کشورهای امپریالیستی است، کدام نیرو در درجه اول اهمیت قرار دارد و مثلاً "ویتنام در حال جنگ می تواند تکیه گاه عمده برای کنگوی در حال جنگ باشد یا کل کشورهای آزاد شده و در راس آنها اردوگاه سوسیالیسم این نقش را برای هر دوی آنها ایفا می کند. اینکه ویتنام هم اکنون در حال جنگ باشد و ضربات سنگینی بر امپریالیسم وارد سازد، به این معنی نیست که به همراه چند خلق رزمنده"

دیگر نیروی عمده را در پیرویه و احدا انقلاب جهانی که دین نیروی انقلاب و ضد انقلاب در مقابل هم صف بندی کرده اند، تشکیل دهد. در عرصه جهانی و در نبرد هر خلق ستم دیده با امپریالیسم، تکیه گاه عمده اردوگاه سوسیالیسم است. تجربه انقلاب های آزادی بخش نیز صحت این مدعا را به کرات اثبات کرده است و ندیدن این واقعیت گریز از پذیرش واقعیت وجودی و نقش اردوگاه سوسیالیسم در عرصه تحولات جهانی و محروم کردن در جریان مبارزه با امپریالیسم از تکیه گاهی است که بدون آن هر پیروزی برای امپریالیسم در نیمه راه متوقف خواهد شد. موضع گیری برزخی ما در بین دو جریان سیاسی موجود در جامعه یکی خط ۳ که به نفی اردوگاه سوسیالیسم معتقد است و دیگری که با نگرش حاکم برجانبش کمونیستی جهانی همسواست (سا زمان فدایی - اکثریت برای دوره ای کوتاه می تواند مفاومت کند، ولی بنا گذیر و در زیر فشار مسئولیت های که بر یک سا زمان سیاسی تحمیل می شود، دیر یا زود خواهد شکست.

اعلام اعتقاد به سوسیالیسم در صرف و موضع گیری در مقابل آن در عمل سمت حل این دوگانگی را نیز در جهت پذیرش نظرات ضد سوسیالیستی خط ۳ هموار خواهد نمود. رفقا! این نوشته را به منظور توضیح هر چند ناقص دلایل عدم امکان فعالیت هم با "راه کارگر" برای شما می فرستم. به امید آنکه بتوانند با توجه به وظیفه عظیمی که یک انقلابی در چنین شرایط حساس جامعه بردوش دارد در بعضی از رفقا نسبت به ادامه راه موجود تردید ایجاد نماید و انرژی انقلابی خود را در راه مبارزه اصولی به خاطر آرازی، صلح و سوسیالیسم بکار اندازند.

با درودهای رفیقانه

www.iran-archive.com

تکثیر از:

هواداران سازمان چریکهای فدائیس خلق ایران (اکثریت) در آلمان غربی